**انشعابات شيعى در عصر امام كاظم (ع) (زمينه‏هاى سياسى- فكرى و مصاديق فرقه‏اى)**

على آقانورى‏[[1]](#footnote-1)

قاسم بيات اصغرى‏[[2]](#footnote-2)

امامان شيعه در عصر حضور، با مشكلات و چالش‏هاى مختلفى از طرف مخالفان سياسى و رقباى فكرى و فرقه‏اى خود روبه‏رو بودند. آن بزرگان به علاوه گروه‏هاى شيعى و علوى، در محدوده و قلمرو و توان خود، در برخى از حوادث سياسى و بيش‏تر از آن در عرصه‏هاى فكرى و مذهبى نقش فعالى داشتند. با اين همه، فشارها و مراقبت‏هاى دستگاه خلافت به ويژه در دوره عباسيان كه شناخت و تجربه بيش‏ترى در مبارزه و رقابت با دستگاه اهل‏بيت داشتند، آنان را دچار مشكلات و محدوديت‏هايى در عرصه‏هاى سياسى، فكرى و مذهبى كرده بود. اين سخت‏گيرى‏ها و محدوديت‏ها، به علاوه پراكندگى جغرافيايى و نبود ارتباط منسجم و آگاهانه شيعيان و علويان با امامان شيعه و بسته بودن دست امامان در آگاهى‏بخشى به پيروان خود، آثار زيان‏بارى را در دوران هر يك از امامان در پى داشت. يكى از اين پيامدهاى زيان‏بار به ويژه در دوران امامت موسى‏بن‏

ص: 146

جعفر (عليهما السلام) انشعابات درونى و تنازعات فرقه‏اى و ظهور برخى از جريان‏هاى انحرافى در ميان شيعيان بود كه آثار آن هم‏چنان پا برجاست.

مقاله حاضر به بررسى اين پديده در عصر آن حضرت پرداخته كه در واقع عصر اوج حركت فكرى- سياسى ائمه نيز بود و علاوه بر اشاره به زمينه‏ها و عوامل انشعابات داخلى آن عصر، مصاديق آن را نيز بررسى كرده است.

واژگان كليدى: امام كاظم (ع)، عباسيان، انشعاب، شيعه، فرقه اسماعيليه.

امام موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) در سال 128 قمرى متولد شدند. دوران امامت آن حضرت با خلافت چهار خليفه عباسى، منصور (تا سال 158)، مهدى (158- 169) هادى (169- 170) و هارون (170- 193) مصادف شد. دوران امامت ايشان (148- 183) در مقايسه با ديگر امامان شيعه طولانى‏تر بود. اين بزرگوار، به دليل بردبارى در برابر نامهربانى‏ها و دسته‏بندى‏هاى شيعيانش، ملقب به كاظم (فرونشاننده غيظ و خشم) شدند.[[3]](#footnote-3) با اين حال، ايشان در زمان‏هايى از دوران حيات پربارشان، با تندى و خشم خلفا روبه‏رو گرديدند و سرانجام نيز در زندان توسط هارون به شهادت رسيدند. آن حضرت در زمان امامت پدرشان نيز مورد تهديد خليفه وقت قرار گرفتند، به گونه‏اى كه منصور دستور داد وصى امام صادق (ع) را بكشند و چون وصيت‏نامه امام را گشودند، ملاحظه كردند كه آن حضرت پنج نفر و از جمله خود منصور را وصى خودش كرده است.[[4]](#footnote-4)

درباره مهدى عباسى، خليفه پس از منصور، گزارش شده كه وى برخلاف پدر، نسبت به شيعيان و علويان سخت‏گيرى كم‏ترى داشت و حتى در زمان او،

ص: 147

هيچ قيام علوى شكل نگرفت. با اين حال، صرف وجود شريف امام كاظم (ع)، مايه اضطراب و بدگمانى او بود. در اين دوران على رغم اين‏كه امام كاظم (ع) در ظاهر روش مسالمت‏آميزى در برابر حكومت اتخاذ كرده بودند و از رويارويى و درگيرى با عباسيان اجتناب مى‏كردند، مهدى يك مرتبه امام را در بغداد بازداشت كرد و در پيغام خود به امام، درخواست نمود تا ايشان تعهد دهند كه بر ضد دستگاه خلافت قيام نكنند.[[5]](#footnote-5) در زمان هادى عباسى، فشار شديدى بر علويان و رهبران شيعه وارد شد؛ چنان‏كه يعقوبى نقل مى‏كند: «هادى در سخت‏گيرى بر شيعيان و طالبيان پا فشارى مى‏كرد و آنان را به شدت ترسانده و حقوقى را كه مهدى براى آنان مقرر كرده بود، قطع كرد و به حاكمان و فرمانداران مناطق و شهرها نوشت كه طالبيان را تعقيب و دستگير كنند.»[[6]](#footnote-6) با توجه به اين ستم‏ها، برخى از شيعيان در اعتراض به فشارهاى او، رهبرى حسين بن على بن حسن از نوادگان امام حسن (ع) و معروف به شهيد فخ را براى قيام و انتقام پذيرفتند.[[7]](#footnote-7) ولى قيام شهيد فخ، موجب تشديد فشارها بر امام كاظم (ع) شد؛ به گونه‏اى كه در تهديد هادى عباسى به آن حضرت آمده كه: «به خدا سوگند حسين شهيد فخ به دستور موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) ضد من قيام كرده و از او پيروى نموده است؛ زيرا امام و پيشواى اين خاندان، كسى جز موسى بن جعفر نيست. خدا مرا بكشد اگر او را زنده بگذارم!»[[8]](#footnote-8) اما به سبب فرار رسيدن اجلش، موفق به اجراى اين تهديد نشد. با اين همه فشار و برخورد مستقيم سه خليفه نخست عباسى (منصور، مهدى، هادى) با امام، اولويت اصلى آن‏ها امام نبود بلكه دغدغه اصلى‏شان عموماً متوجه علويان و سادات حسنى بود. پس از هادى عباسى، حدود پانزده سال از

ص: 148

امامت امام كاظم (ع) با بيش‏ترين فشارهاى سياسى در عصر حكومت هارون‏الرشيد سپرى شد. بر اين اساس، بديهى است كه بيش‏ترين حوادث سياسى زندگى آن حضرت نيز در اين زمان رخ داده باشد. امام كاظم (ع) در اين دوران همواره تحت تعقيب و فشار حكومت بودند.[[9]](#footnote-9) حكومت وقت چهار مرتبه امام را بازداشت كرد و مانع رفت و آمد و ملاقات ايشان با شيعيان شد.[[10]](#footnote-10) زيرا هارون احساس كرده بود كه اگر امام آزاد باشد، در انديشه تشكيل حكومت خواهد بود؛ چون شواهد عينى نشان مى‏داد كه آن حضرت در هر فرصتى، حكومت عباسيان را نفى مى‏كنند و در مورد مسأله فدك، تمام سرزمين‏هايى را كه در قلمرو حكومت اسلامى است، به عنوان" حد و مرز فدك" تعيين مى‏فرمايند. از سوى ديگر، از چهار گوشه كشور اسلامى وجوهاتى را كه شيعيان براى حضرت مى‏فرستادند قبول مى‏كردند.[[11]](#footnote-11) سرپرستى و تأمين معاش تعدادى در مدينه توسط امام كاظم (ع) نيز بيانگر استقلال و بى اعتنايى آن حضرت به دستگاه هارون بود.[[12]](#footnote-12) كنترل حكومت عباسى و جاسوسى آنان از فعاليت‏هاى امام كاظم (ع)، گاهى برخى از علويان را نيز به وسوسه مى‏انداخت تا جايى كه بنا بر گزارش‏هاى متعدد، على بن اسماعيل برادرزاده آن حضرت نيز به ضرر عموى خويش سخن‏چينى مى‏كرد.[[13]](#footnote-13) هارون كه براى به شهادت رسانيدن امام دنبال بهانه مى‏گشت، اين عمل برادرزاده حضرت بهانه را براى او فراهم نمود و هارون را در تصميم خود مصمم كرد و به هر دليلى سرانجام تصميم خود را در به شهادت رساندن امام عملى نمود.[[14]](#footnote-14)

ص: 149

عباسيان به ويژه تا زمان مأمون، دل خوشى از امامان شيعه نداشتند و حتى حضور غيرسياسى آنان را براى حكومت خود خطرناك مى‏دانستند؛ با اين همه، مواجهه آنان با امامان در مقايسه با ديگر علويان تندرو، شدت كم‏ترى داشت. حداقل اين‏كه آن‏ها در مجموع شمشير را از رو نبسته بودند. آنان با همه شناختى كه از آرمان‏ها و مبانى امامان در مخالفت با خود داشتند و با اين‏كه مى‏دانستند بسيارى از مردم آنان را شايسته مقام خلافت مى‏دانند،[[15]](#footnote-15) گاهى به اظهار ارادت و تمجيد از آن بزرگان مى‏پرداختند. خاستگاه عمده اين روش را مى‏توان از سلوك سياسى و عكس‏العمل زيركانه امامان در آن روزگار ناشى دانست. توضيح اين‏كه امامان شيعه در عصر خلفاى مورد اشاره، با دو مشكل مهم سياسى و فكرى روبه‏رو شدند: مشكل حساسيت و رقابت دستگاه خلافت عباسى از يك طرف و بازارگرمى رقيبان فكرى مكتب اهل بيت از طرف ديگر، آنان را مجبور ساخت تا در قبال هر يك از دو پديده، سياستى مناسب و همراه با احتياط و دورانديشى پيش گيرند.

سلوك سياسى امامان عموماً بر پايه دورى از درگيرى مستقيم و استفاده از تقيه استوار شده بود. تعقيب سياست تقيه و به تعبيرى عمل و تأكيد بر روش مبارزه منفى هر يك از امامان، به عنوان اصلى عقلايى گزارش شده است، اما بيش‏تر مى‏توان آن را در سخنان امام صادق (ع) و امام كاظم (ع) جست‏وجو كرد.[[16]](#footnote-16) پى‏گيرى اين سياست در حيات فكرى- سياسى امامان، به حدى است كه برخى‏

ص: 150

معتقدند حتى حركت امام حسين (ع) نيز از اين امر مستثنا نبوده است.[[17]](#footnote-17)

گزارش تفصيلى برخورد تقيه‏آميز تمامى امامان شيعه در اين‏جا مد نظر نيست. طبيعى است كه هر يك از آن بزرگان، كم و بيش با اقسام فشارهاى سياسى مواجه بودند و تلاش مى‏كردند تا با استفاده از اصل تقيه و با توجه به امكانات موجود، در حفظ خود و ميراث جدشان بكوشند. برخورد امام صادق و امام كاظم (ع) و طولانى بودن مدت امامت آن دو بزرگوار (دوره هفتاد ساله) و حضور هم‏زمان با مهم‏ترين قيام‏هاى سادات علوى را مى‏توان الگوى مناسبى در فهم سيره ديگر امامان به حساب آورد.

سياست تقيه درباره امام كاظم (ع) روشن‏تر است. طبيعى بود كه هارون با تجربه بيش‏تر خود از قيام‏هاى علويان و آگاهى از مخالفت‏هاى درونى امامان با حكومت عباسى، به حضرت به عنوان يكى از مخالفان و رقيبان اصلى بينديشد. براى نمونه، از صفوان بن يحيى نقل شده كه امام رضا (ع) بعد از شهادت پدر، امامت خود را براى وى اظهار كرد و صفوان با اين‏كه از پيروان امام بود به ايشان عرض كرد: «امر بزرگى گفتيد! آيا از اين طاغى (هارون) نمى‏ترسيد؟»[[18]](#footnote-18) امام كاظم (ع) مى‏كوشيدند تا ضمن ترويج و تبيين حقوق اهل‏بيت، از درگيرى مستقيم با حكومت خوددارى كنند. راويان شيعى در آن عصر در اقدامى احتياطآميز از ايشان با عناوينى چون «عبد صالح» نام مى‏بردند. به عقيده نويسنده حدائق الناظره، سياست تقيه در زمان اين امام از ديگر دوران افزون‏تر بوده و بيش‏تر اخبار علاجيه و متعارض از ايشان رسيده است.[[19]](#footnote-19) آن حضرت نه‏تنها در قيام شهيد فخ- از مهم‏ترين قيام‏هاى علوى عليه هادى- شركت نكردند،[[20]](#footnote-20) بلكه بنابر گزارش‏ها،

ص: 151

تلاش مى‏كردند به گونه‏اى غيرمستقيم، از حركت و قيام وى، با همه خلوص صاحب آن قيام، جلوگيرى كنند.[[21]](#footnote-21)

آنچه درباره سيره و فلسفه سياسى اين دو امام گفته شد، مربوط به شيوه كلى و غالب آن بزرگان در مقايسه با روش‏هاى احساسى و زودگذر برخى از علويان، و با عنايت به اولويت و دغدغه بيش‏تر آنان در مورد فعاليت‏هاى فكرى و فرهنگى بود. هيچ فرد منصفى، ميانه‏روى بر طبق امكانات و توجه به واقعيت‏هاى موجود را كه شيوه اساسى اين بزرگان بود، با گوشه‏نشينى و عافيت‏طلبى در قبال مسئوليت‏هاى سياسى- اجتماعى، يك‏سان تلقى نمى‏كند. بنابراين نبايد حركت آنان را حمل بر بى‏اعتنايى نسبت به اصل اساسى امر به معروف و نهى از منكر و خوش‏رويى در برابر ظلم يا خداى نكرده تأييد دستگاه خلافت به حساب آورد؛ زيرا اين بزرگان، نه‏تنها در مواردى به‏طور آشكار برترى خويش را بر خلفا اظهار مى‏كردند، بلكه گاهى به طور رسمى مخالفت و اعتراض خود را نسبت به كارهاى آنان آشكار مى‏ساختند. حتى برخى از پژوهش‏گران، معتقدند كه شورش‏هاى بعدى برخى از فرزندان امام كاظم (ع) و مسأله تصميم آتى مأمون بر ولايت‏عهدى امام رضا (ع) (به منظور ساكت كردن علويان)، مؤيد اين بينش است كه آن امام به عنوان رهبر مخالفان دولت وقت شناخته مى‏شدند.[[22]](#footnote-22) دستورهاى آن بزرگان به همكارى نكردن با خلفا و طاغوت دانستن آن‏ها و امتناع از رفت و آمد با آن‏ها، اخذ وجوهات شرعى، تأكيد بر موضوع مهدويت و نيز ايجاد سيستم وكالت توسط امام كاظم (ع)[[23]](#footnote-23) را مى‏توان نوعى مبارزه و رويارويى بنيادين با

ص: 152

دستگاه حاكمه به حساب آورد.[[24]](#footnote-24) برخى از سيره‏پژوهان، اين تحليل شهيد مطهرى را كه عمده دليل مخالفت دستگاه عباسى با امام حسادت آنان نسبت به حضرت بود، قبول نكرده، معتقدند علت اصلى دشمنى خلفا با آن بزرگوار، داعيه خلافت و امامت آن حضرت بوده است.[[25]](#footnote-25)

گذشت زمان روشن كرد كه حركت عمدتاً فرهنگى آنان، شايسته‏تر و ماندگارتر بوده است. برخورد امام را مى‏توان در چارچوب خطوطى دانست كه ديگر امامان شيعه نيز بر طبق آن، مشى كردند؛ با اين همه، تغيير اوضاع اجتماعى، سياسى و تحولات دستگاه خلافت عباسى، به همراه درگيرى داخلى آن‏ها و رد و بدل شدن زودهنگام خلفا از يك طرف، و دل‏مشغولى بيش‏تر آنان به ديگر مخالفانِ سرسختِ علوى، موجب شد كه فضاى دوران اين امامان تا حدودى تغيير كند. خلفاى عباسى در اين دوران با توجه به تجربه‏هاى قبلى، فهميده بودند كه امامان شيعه از خير خلافت و به دست‏گيرى قدرت ظاهرى گذشته‏اند. هر چند زمينه اين مهم نيز براى آن‏ها فراهم نبود، كنترل سياسى آن‏ها كه همراه با حصر ناخواسته بود، شدت بيش‏ترى داشت. احترام و تقدس ظاهرى و زيركانه‏اى كه خلفا از اهل بيت مى‏گرفتند نيز از اين جهت بود. با اين حال و در مجموع فشار سياسى حاكميت عباسيان، به‏علاوه سعايت‏ها و مخالفت‏هاى رقباى فكرى و انشعابات داخلى، مجالى براى ابراز كامل و كارساز حقوق اجتماعى- سياسى امامان فراهم نمى‏ساخت. از اين روى، اهتمام امامان در اين دوره به حفظ و ترويج مكتب و علاقه‏مندان به مكتب اهل بيت با روش تقيه‏[[26]](#footnote-26) و گاهى با استفاده‏

ص: 153

از مناسبت‏هايى نظير مراسم حج و مهم‏تر از آن به وسيله تشكيلاتى به نام سيستم وكالت معطوف مى‏شد. سيستمى كه از دوره‏هاى قبل بنيان نهاده شده بود. طرفه آن‏كه امامان شيعه با توجه به مشكلات و محروميت‏ها و به‏سبب كسب منافعى بالاتر و جلوگيرى از فشار دستگاه خلافت به شيعه و رهبرى آن، نمى‏توانستند به شكل آشكار به تبيين امامت خود بپردازند. آنان اگرچه پيوسته بر اصل مسأله امامت پاى مى‏فشردند، از روشن‏سازى شئون جزئى‏تر و بيان مصاديق‏[[27]](#footnote-27) آن كه براى مخالفان داخلى و خارجى حساسيت برانگيز بود، چاره‏اى جز ملاحظه زمان و مكان نداشتند و اين خود موجب اختلافات چندى شد كه به آن خواهيم پرداخت.

امامان كم و بيش و با توجه به موقعيت‏ها، البته براى افراد خاص، به تبيين جايگاه امامت و جانشين بعد از خود مى‏پرداختند.[[28]](#footnote-28) با اين همه اين اقدام آنان نيز در مواردى همراه با شرط افشا نكردن اسرار امامت و جلوگيرى از اعلام همگانى آن بود.[[29]](#footnote-29) گرچه همين عده خاص نيز گاهى با افشاى اسرار، اسباب دردسر خود و يا امام خويش را فراهم مى‏ساختند.[[30]](#footnote-30) در اين‏جا براى نمونه، به مواردى اندك درباره امامت امام هفتم اشاره مى‏كنيم:

ص: 154

كلينى از هشام بن سالم روايت كرده است كه گفت:

پس از وفات امام صادق (ع) من و محمد بن نعمان (مؤمن‏الطاق) در مدينه بوديم و مردم بر سر عبدالله بن جعفر انجمن كرده بودند كه او پس از پدرش امام است. پس ما بر او درآمديم و مردم نزد او بودند. از او پرسيديم: «زكات در چه اندازه از مال واجب مى‏شود؟» گفت: «دو درهم و نيم.» گفتيم: «به خدا مرجئه نيز اين را نگويند.» عبدالله گفت: «به خدا من نمى‏دانم مرجئه چه مى‏گويند.» هشام گويد: «پس ما از نزد عبدالله بن جعفر، سرگردان بيرون آمديم و نمى‏دانستيم به كجا برويم و در كنار يكى از كوچه‏هاى مدينه نشسته، گريه مى‏كرديم و نمى‏دانستيم چه بايد بكنيم و به كه رو آوريم. با خود مى‏گفتيم: به سوى مرجئه، يا به سوى قدريه يا به سوى معتزله، يا به سوى زيديه برويم؟ در همين حال بوديم كه مردى ناشناس را ديدم كه با دست به من اشاره مى‏كرد. ترسيدم جاسوسى از جاسوسان منصور دوانيقى باشد. چون منصور جاسوسانى در مدينه داشت كه ببيند مردم پس از جعفر بن محمد (ع) امامتِ چه شخصى را خواهند پذيرفت تا او را گردن بزنند. ترسيدم اين پيرمرد از همان جاسوسان باشد. پس به مؤمن‏الطاق گفتم: تو از من دور شو زيرا من بر خود و بر تو انديشه و نگرانم، و اين مرد نيز مرا مى‏خواهد نه تو را؛ تو از من دور شو مبادا به هلاكت افتى و به دست خود در نابودى‏ات كمك كرده باشى. پس احول (كه همان مؤمن‏الطاق بود) به فاصله زيادى از من دور شد و من دنبال پيرمرد رفتم و گمان مى‏كردم كه نمى‏توانم از دست او رها شوم و به ناچار هم‏چنان به دنبال او رفته، تن به مرگ داده بودم تا اين‏كه مرا به درِ خانه حضرت موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) برد. آن‏گاه مرا رها كرد و برفت. ديدم خادمى بر در خانه است. به من گفت: «خدايت رحمت كند، داخل شو.» من داخل خانه شدم و ديدم كه حضرت در آن‏جاست و بدون سابقه فرمود: «نه به سوى مرجئه، نه به سوى قدريه، و

ص: 155

نه به سوى معتزله، و نه به سوى زيديه، بلكه به سوى من.» عرض كردم: «فدايت شوم، پدرت از دنيا رفت؟» فرمود: «آرى.» گفتم: «درگذشت؟» (يعنى كشته نشد). فرمود: «آرى.» گفتم: «پس از او امام ما كيست؟» فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را راهنمايى كند خواهد كرد!» گفتم: «قربانت شوم، عبدالله برادر شما چنين پندارد كه او پس از پدرش امام است!» فرمود: «عبدالله مى‏خواهد خدا پرستيده نشود.» گفتم: «پس بفرماييد بعد از پدر شما امام كيست؟» فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را راهنمايى كند خواهد كرد.» عرض كردم: «قربانت گردم، آن امام شما هستيد؟» فرمود: «من آن را نمى‏گويم.» با خود گفتم: «من از راه مسأله درست وارد نشدم. سپس‏] پرسش را عوض كرده [گفتم: «براى شما امامى هست؟»] و بر شما لازم است از امامى پيروى كنى؟ [فرمود: «نه.» در اين هنگام چنان هيبت و عظمتى از آن بزرگوار در دلم افتاد كه جز خدا نمى‏داند. سپس عرض كردم: «قربانت گردم، من از شما پرسش كنم همان‏گونه كه از پدرتان مى‏پرسيدم؟» فرمود: «بپرس تا پاسخ گيرى ولى فاش مكن كه اگر فاش كنى نتيجه‏اش سر بريدن است.» (يعنى ما را مى‏كشند) از او پرسش‏هايى كردم و ديدم دريايى است بى‏كران. عرض كردم: «قربانت گردم! شيعيانِ پدرت، گمراه و سرگردان شده‏اند؛ آيا با اين پيمانى كه شما بر پنهان داشتن اين موضوع از من گرفته‏ايد (اجازه مى‏دهيد) موضوع امامت شما را به آن‏ها برسانم و آنان را به سويتان دعوت كنم؟» فرمود: «هر كدام رشد و خردمندى و رازداريشان را دريافتى به او برسان و پيمان بگير كه فاش نكند و اگر فاش كند سر بريدن در كار است.»- و با دست اشاره به گلوى خود كرد- سپس از نزد آن حضرت بيرون رفتم و اباجعفر احول را ديدم. به من گفت: «چه خبر بود؟» گفتم: «هدايت بود،» و داستان را برايش گفتم. آن‏گاه زراره و ابوبصير را ديدار كرديم (به آن دو نيز موضوع را گفتم). آنان خدمت آن حضرت رسيدند و سخنانش را شنيدند

ص: 156

و پرسش‏هايى كرده، به امامتش يقين پيدا كردند. سپس مردم را گروه گروه ديدار كرده (و موضوع را گفتيم) و هر كه پيش آن جناب مى‏رفت به امامتش يقين مى‏كرد مگر دار و دسته عمار ساباطى (كه به امامت عبدالله قائل شدند) و عبدالله بن جعفر تنها مانده بود و جز اندكى از مردم كسى به نزدش نمى‏رفت.[[31]](#footnote-31)

جالب است بدانيم اين سردرگمى براى افرادى بود كه امروزه از مهم‏ترين و مشهورترين اصحاب امامان به حساب مى‏آيند!

مفضل بن عمر گويد:

خدمت امام صادق (ع) بودم كه ابراهيم (موسى بن جعفر) وارد شد و او جوان بود. امام فرمود: «وصيت مرا درباره اين بپذير (و بدان‏كه او امام است) و امر امامت او را با هر كدام از اصحابت كه مورد اطمينان است در ميان گذار.»

امام صادق (ع) در ضمن حديثى ديگر كه درباره امر امامت امام كاظم (ع) است، بعد از آگاه كردن فيض بن مختار از جانشين خود به وى مى‏گويد: «بدان كه خداوند اظهار اين مطلب را به كسى پيش از تو به ما اجازه نفرموده است.»[[32]](#footnote-32)

يكى از اصحاب امام كاظم (ع) گفته كه به موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) عرض كردم: «مانند خبرى كه پدرت به من فرمود، شما هم بفرماييد.» امام فرمود: «آرى، پدرم در زمانى بود كه مانند اين زمان نبود.» يعنى در اين زمان بايد تقيه كرد. به حضرت عرض كردم: «هر كه به اين جواب قناعت كند، لعنت خدا بر او باشد!» حضرت را خنده سختى گرفت، سپس فرمود: «اى اباعمار! به تو خبر دهم كه من از منزلم بيرون رفتم و به فلان پسرم وصيت كردم و در ظاهر پسران ديگرم را هم‏

ص: 157

با او شريك كردم ولى در باطن تنها به او وصيت كردم. اگر كار دست من مى‏بود، امامت را به پسرم قاسم مى‏دادم كه او را دوست دارم و نسبت به او مهربانم، ولى اين اختيار با خداى عزوجل است، هر كجا خواهد قرار دهد. خبر امامت او (در خواب) از رسول خدا (ص) به من رسيده و خود او و معاصرانش را به من نشان داده است، و او نيز تا از پيغمبر (ص) و جدم على (ع) خبر نرسد، به كسى از ما وصيت نكند.»[[33]](#footnote-33)

هم‏چنين از زبان نصر بن قاموس، صحابى امام هفتم گزارش شده كه وى با اين تعليل كه بعد از امام صادق (ع) «ذهب الناس يميناً و شمالًا» با تأكيد از امام كاظم (ع) مى‏خواهد كه امام بعد از خودش را معين كند.[[34]](#footnote-34) امام كاظم (ع) حتى براى محكم كردن كار و جلوگيرى از بهانه‏سازى‏هاى بعدى، گواهى ده‏ها صحابى مورد وثوق را درباره جانشين بعد از خود طلبيدند.[[35]](#footnote-35) اقدام آن حضرت، تا حدود زيادى از افتراق شيعيان بعد از ايشان جلوگيرى كرد. با اين حال بعد از آن حضرت نيز تاريخ شيعه، ماجراى ظهور پديده واقفى‏گرى و شكل‏گيرى فرقه واقفيه را شاهد بود. درست است كه برخى از اصحاب آن بزرگوار مقهور طبع ذلت‏پذير بشرى شدند و به منظور حفظ و تصرف اموالى كه به دستور آن حضرت از شيعيان گرفته بودند، از مسير امامت حقه تخطى كردند،[[36]](#footnote-36) اما پر واضح است كه زمينه فكرى و اجتماعى پذيرش ادعا و بهانه آنان از قبل فراهم شده بود. تحقيقاً جو فشارهاى سياسى خلفا و حساسيت‏هاى برخى از گروه‏هاى داخلى، به علاوه پراكندگى اصحاب شيعى آن حضرت، به گونه‏اى بود كه نه همه اصحاب آن حضرت قادر بودند از امر امامت و سرنوشت امام خود اطلاع روشنى به دست‏

ص: 158

بياورند و نه اين‏كه جرأت داشتند مثلًا در پيش كارگزاران خليفه، با اين ادعا كه موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) امام ماست، مرگ حضرت را گواهى كنند و خود را در معرض شناسايى قرار دهند.

چنان‏كه ملاحظه مى‏شود، در اين احاديث كه نمونه‏هاى آن زياد است، نه‏تنها مصداق امام براى برخى از اصحاب برجسته امامان روشن نبود، بلكه امامان نيز از معرفى روشن آن براى همگان تحاشى داشتند و براى آنان كه بيان مى‏كردند نيز به پنهان داشتن اين موضوع گوشزد مى‏كردند. اين امر موجب شد تا انشعابات درون شيعيان درباره امامت و مصاديق آن به ويژه در عصر امام كاظم (ع) رشد و رواج بيش‏ترى يابد كه به نمونه‏هاى مهم آن اشاره خواهد شد.

پس از شهادت امام صادق (ع) در سال 148 قمرى، به جز آن دسته از اصحاب و بزرگان شيعه كه امامت حضرت كاظم (ع) را پذيرفتند و در حلقه معتقدان به امامت ائمه دوازده‏گانه قرار گرفتند، ديگر انشعابات شيعى در قالب چند گروه و ديدگاه تقسيم شده است:[[37]](#footnote-37)

1. گروهى درگذشت امام را انكار كردند و با ادعاى مهدويت وى، هيچ كس را پس از آن حضرت امام ندانستند.[[38]](#footnote-38) به اين دسته كه به نام پيشوايشان عجلان بن ناووس منسوبند، «ناووسيه» گفته شده است. البته برخى از متكلمان متقدم شيعه مانند شيخ مفيد و پژوهش‏گران معاصر، در وجود تاريخى چنين اعتقادى نسبت به امام (ع) ترديد كرده‏اند و در ذيل گزارش خود از اعتقاد اين فرقه، اعتقاد به مهدويت امام صادق (ع) را ساخته فرقه‏نگاران دانسته‏اند. به اعتقاد آنان، مشكل‏

ص: 159

مى‏توان تصور كرد كه كسانى چنين عقيده‏اى را در مورد امام صادق (ع) پيدا كنند؛ چه هيچ يك از دلايلى كه بعداً موجب حدوث چنين عقيده‏اى در مورد حضرت موسى بن جعفر (عليهما السلام) شد، در مورد ايشان صادق نبود. اولًا ايشان بارها آشكارا فرموده بودند كه قائم، شخصى جز ايشان است و شايعه منتسب به حديث نبوى كه بعداً در دوره فرزند ايشان همه جا وجود داشت، در مورد ايشان نيست. ثانياً

ايشان بر خلاف روش عملى فرزندشان، هرگز در سياست روزگار خود مداخله نفرمودند و پس از روشى كه در دوره انقلاب ضد اموى و سپس در مورد قيام نفس زكيه پيش گرفتند، هيچ كس اميد سياسى و انتظارى از ناحيه ايشان نداشت كه آن انتظار و اميد با چنين دست‏اويزهايى زنده نگاه داشته شود. ثالثاً ايشان در زندان وفات نيافته بودند كه مردم در وفات ايشان به اين دليل ترديد كرده باشند. عاملى كه در مورد حضرت كاظم (ع) ذكر شده كه مردم تا ساليان دراز با فرزند ايشان بر سر اثبات وفات او گفت‏وگو مى‏كردند و براى آن سند و شاهد مى‏طلبيدند، در مورد امام صادق (ع) حتى يك مورد هم نقل نشده كه كسى در صحت امامت جانشين او بر اين اساس ترديدى كرده يا با ايشان گفت‏وگويى نموده باشد. لذا به نظر مى‏رسد كه تمام مطالب مربوط به وجود يك گروه از شيعيان مدعى و معتقد به غيبت امام صادق (ع) كه همه از منابع شيعه سرچشمه گرفته، كلًا مستند به ذهنيت شيعيان امامى باشد كه همواره بايد امامى از خاندان پيامبر وجود داشته باشد. طبعا آنان چنين ذهنيتى را از همه اصحاب امام صادق (ع) به انقطاع امامت پس از آن جناب برداشت مى‏كنند كه آنان به غيبت ايشان معتقد بوده‏اند در حالى كه به احتمال زياد، معتقدان به انقطاع امامت چنان ذهنيتى نداشته و چنين ادعاى نكرده بودند.[[39]](#footnote-39)

2. گروه ديگرى كه بنا بر گزارش نوبختى، بسيارى از بزرگان و فقيهان شيعه‏

ص: 160

را شامل بودند، به امامت عبدالله، بزرگ‏ترين فرزند بازمانده امام، معتقد شدند. دليل آن‏ها نيز اين بود كه جانشين امام بايد فرزند ارشد امام باشد (الامامه فى ولد الاكبرمن ولد الائمه). عبدالله بعد از گذشت هفتاد روز از مرگ پدر، بى‏آنكه فرزندى از خود به‏جا بگذارد، درگذشت. با توجه به بى‏فرزند بودن عبدالله و نيز كم‏اطلاعى او از احكام شريعت، بيش‏تر پيروان وى به موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) رجوع كردند، اما بخشى از آن‏ها معتقد شدند كه عبدالله به حق جانشين پدر بوده و موسى بن جعفر جانشين عبدالله و امام پس از اوست.[[40]](#footnote-40) اين فرقه به سبب انتسابشان به عبدالله بن افطح (كسى كه كف پاى او صاف و يا سر يا بينى او پهن باشد) به نام فطحيه و يا افطحيه شناخته شدند. اين گروه به طور مسلم تا اواخر قرن سوم هجرى حضور داشتند و نام برخى از بزرگان آن‏ها در سلسله روايات شيعى وجود دارد.[[41]](#footnote-41)

3. دسته‏اى ديگر به امامت فرزند ديگر امام صادق (ع) به نام محمد (ملقب به ديباج) روى آوردند و با توجه به نام پيشوا و بنيان‏گذارشان يحيى بن ابى‏سميط (يا شميط)، سميطيه (و يا شمطيه) ناميده شدند.[[42]](#footnote-42) اين گروه نيز با توجه به اين‏كه خود محمد ديباج تن به چنين ادعايى نداد، به‏زودى منقرض شدند.

چهارمين و مهم‏ترين گروه انشعابى، همان هواداران و معتقدان به امامت اسماعيل، بزرگ‏ترين فرزند امام بودند. فرقه‏نگاران به ظهور سه دسته انشعابى نخست اشاره كرده‏اند، اما آنان را در عداد فرقه‏هاى تاريخى و منقرض شيعى شمرده‏اند. از ميان انشعابات ياد شده، اسماعيليه تنها فرقه‏اى كه توانست به هر دليلى، ادامه حيات‏

ص: 161

بدهد و اسباب ماندگارى خود را فراهم كند. اهميت اين جدايى كه از بزرگ‏ترين تقسيمات شيعيان به حساب مى‏آيد، نه فقط مربوط به كثرت پيروان و برجستگى برخى از عقايد آن‏هاست، بلكه از اين جهت نيز مطرح بوده كه آنان توانستند يكى از بزرگ‏ترين حكومت‏هاى عصر خود را تشكيل داده، در مقابل عباسيان قد علم كنند. اسماعيليان توانستند با تشكيل دولت، انتقام تاريخى خود را از عباسيان بگيرند كه با ادعاى شايسته بودن به خلافت و انتساب حزب خود به اهل بيت به خلافت رسيدند و بر علويان سيطره يافتند. در اين‏جا، از بررسى انديشه‏ها و سير تطورى تاريخ و عقايد و گونه‏هاى فرقه‏اى اين گروه صرف‏نظر مى‏كنيم‏[[43]](#footnote-43) و بنا بر اقتضاى نوشتار، تنها به چگونگى ظهور و شكل‏گيرى تاريخى آن مى‏پردازيم.

در بررسى تاريخ شكل‏گيرى و رشد و رواج هر يك از فرقه‏هاى اسلامى و انشعابات شيعى، بايد به مجموعه‏اى از عوامل و زمينه‏هاى سياسى- اجتماعى و زمينه‏هاى قبلى توجه داشت. البته نبايد از نقش مهم عوامل فكرى از جمله پشتوانه‏ها و مفروضات كلامى صاحبان و بنيان‏گذاران اين فرقه‏ها، چشم پوشيد. بررسى عوامل ظهور اسماعيليه نيز از اين قاعده مستثنا نيست. درباره نقطه‏هاى آغازين شروع حركت سياسى- فكرى و روابط اسماعيليان نخستين (خالص) و مباركيه و اسماعيليان و نيز زندگى‏نامه اسماعيل و سرنوشت پسرش محمد، هم‏چنين رابطه اين دو با امام صادق (ع) و امام كاظم (ع) و ربط و نسبت آنان با غلات و ديگر شيعيان نيز اطلاعات زياد و يك‏دستى به ما نرسيده و البته مخفى‏كارى اسماعيليان به اين ابهام دامن زده است. با اين همه، مى‏توان بر اساس‏

ص: 162

مجموعه‏اى از داده‏هاى تاريخى و تحليل‏هاى پيش‏رو، از عوامل و زمينه‏هاى نخستين پيدايش تاريخى اين گروه سخن گفت:

الف) مفروضات مذهبى- كلامى‏

تفاوت ديدگاه شيعيان نخستين درباره ويژگى‏ها و وظايف امامان، از مهم‏ترين محورها و زمينه‏هاى اختلاف آنان بود. گزارش‏هاى روايى و تاريخى درباره اختلافاتى چون ميزان، قلمرو و چگونگى دانش، عصمت، نسل (نظير فاطمى، علوى و يا حسنى و حسينى بودن) و شرايط سنى، حكايت از اين مهم دارد. اين قبيل اختلاف‏ها، نه تنها مورد تنازع فكرى شيعيان و اصحاب ائمه بود، بلكه گاهى فرقه‏گرايى و انشعاب آنان را نيز موجب مى‏شد. اين اختلاف‏ها، به علاوه محدوديت‏ها، محذورات و ملاحظات سياسى- كلامى امام صادق (ع) در تعيين صريح و اعلام همگانى امام بعد از خود، در پيدايش آغازين اسماعيليه و رشد و رواج بعدى آن نيز بى‏تاثير نبود. توضيح اين‏كه اسماعيل در زمان حيات امام صادق (ع) (حداقل سه سال قبل از شهادت امام) درگذشت و حضرت به منظور رفع شبهه جانشينى وى، كه در زبان‏ها پيچيده بود، مرگ او را اعلام عمومى نمود و مردم، به ويژه شيعيان را به ديدن جنازه‏اش دعوت كرد.[[44]](#footnote-44) اين حركت امام، به روشنى حكايت از اين داشت كه تصور عمومى و يا حداقل بخشى از شيعيان در زمان حيات اسماعيل، اين بود كه رهبرى آينده شيعه از آن اوست. البته ممكن است طرح رهبرى وى را در آن روزگار تا حدودى برخاسته از انگيزه‏هاى سياسى طراحان آن بدانيم. روايات دال بر انكار امامت اسماعيل توسط امام صادق (ع) نيز بر روايات مثبت اين مدعا ترجيح دارد. با اين همه، بزرگ‏تر بودن اسماعيل در ميان فرزندان امام صادق (ع) از يك سو و فعاليت‏هاى سياسى وى از

ص: 163

طرف ديگر و نيز اظهار محبت امام نسبت به وى، ذهنيت عده‏اى را متوجه امامت او كرده بود. به ويژه آن‏كه بر اساس برخى گزارش‏ها، اين شرط كه فرزند بزرگ‏تر امام بايد جانشين وى باشد، به گونه‏اى شايع شده بود كه نوبختى در بيان اختلافات بعد از امام صادق (ع) مى‏گويد:

عده‏اى از بزرگان شيعه با همين تعليل، ابتدا سراغ عبدالله بن افطح رفتند؛ زيرا وى در ميان فرزندان به جامانده از امام از همه بزرگ‏تر بود.[[45]](#footnote-45)

به هر حال تصور عمومى از امامت اسماعيل، به گونه‏اى بود كه برخى مرگ او را منكر شده، آن را دروغين و صحنه‏سازى امام دانستند. عده‏اى نيز پس از درگذشت اسماعيل و نااميدى از امامت او، حتى از امامت امام صادق (ع) نيز برگشتند. استدلال آن‏ها نيز اين بود كه امام صادق (ع) به ما دروغ گفته، بنابراين شايسته امامت نيست! و امام نبايد چيزى را بگويد و خبرى را (مثل امامت اسماعيل) بدهد كه بعد از آن (مرگ اسماعيل) كشف خلاف گردد و با مردن او دروغ از آب درآيد!.[[46]](#footnote-46)

ابوحاتم رازى، از متفكران و داعيان مشهور اسماعيلى، حاصل ادعاها و دلايل كلامى اسماعيليان را براى امامت امامان خود چنين مى‏نگارد:

آنان پس از اسماعيل به امامت فرزندش، محمد، روى آورده، امامت ديگر فرزندان جعفر را نپذيرفتند و گفتند: «هيچ پيامبر و فرستاده‏اى نبوده مگر اين‏كه در زمان حيات و پس از مرگ خود، جانشينى داشته و خداوند اولياى خود را به اين شيوه فرمان داده است.» جعفر بن محمد (ع) نيز 25 سال را در حالى به سر آورد كه جز اسماعيل و عبدالله فرزند ديگرى نداشت. آن حضرت ديگران را به جانشينى اسماعيل راهنمايى كرد تا بدان‏جا كه‏

ص: 164

بسيارى از يارانش، به امامت اسماعيل معتقد شدند و او نيز در رد آنان سخنى نفرمود تا اين كه گروهى گفتند: «وى نمرده و جعفر (ع) از ترس دشمنان پنهانش كرده است. چگونه ممكن است اسماعيل مرده باشد با آن‏كه خود جعفر، طوق پيروى از او را بر گردن ما افكنده و به فرمان‏بردارى از او فرمان داده است؟!» آنان‏] براى اثبات امامت و جانشينى اسماعيل [، بدين نكته نيز احتجاج كرده‏اند كه جعفر (ع) نيز مانند پيامبر خدا (ص)- كه تا خديجه زنده بود، نه زنى را به همسرى گرفت و نه كنيزى را اختيار كرد- رفتار كرد و تا زمانى كه مادر اسماعيل- يعنى فاطمه، دختر عموى آن حضرت- زنده بود، همسر ديگرى نگرفت؛ زيرا مى‏دانست حجت و امام از فرزندان آن زن است. اسماعيليان گفتند: «امامت و وصايت از جانب خداست و خدا اين منزلت را در زمان زنده‏بودن پدر به اسماعيل داده است. چون مرگ اسماعيل فرارسيد، فرزند او محمد از عموهاى خود بيش‏تر سزاوار ميراث او بود؛ چنان كه از همه آنان، جز عبدالله، بزرگ‏تر نيز بود.» از طرفى (براى نفى امامت موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) بعد از رحلت اسماعيل و با مفروض بودن امامت او گفته‏اند) «امر امامت به دليل اخبارى كه در اين باب رسيده است، پس از حسن و حسين در دو برادر قرار نمى‏گيرد.»

آن‏ها در رد امامت ديگر فرزندان امام صادق (ع) گفته‏اند: «ما در ادعاى هواداران امامت عبدالله و محمد (فرزندان امام صادق (ع)) نگريستيم و دريافتيم كه عبدالله درگذشت، بى‏آن‏كه فرزندى داشته باشد و محمد نيز در مكه، در ماه و بلد حرام كه امت بر ضرورت پرهيز از جنگ در آن‏ها اتفاق دارند، خروج كرد و شمشير كشيد. اگر كار او نيز سر مى‏گرفت، باز با اين كار نادرستى كه كرد، ادعاى هوادارانش‏] كه او پس از پدر، به امامت سزاوارتر است [از ميان مى‏رفت، هر چند كه آنان از بين رفته‏اند و كارشان پايان پذيرفته است.» مدعيان‏امامت موسى‏] بن جعفر [نيز پس از مرگش، در جانشينى فرزندش على‏] بن موسى‏الرضا [اختلاف‏

ص: 165

كردند؛ گروهى بر امامت موسى ماندند و گفتند: وى نمرده است و اين‏كه على‏] بن موسى‏الرضا [شايسته امامت نيست. على بن موسى (ع) نيز بى آن‏كه فرزند بالغى داشته باشد، درگذشت. وى به هنگام مرگ تنها يك پسر هفت ساله، يعنى محمد بن على داشت كه‏] به جهت كمى سن و عدم بلوغ [او را نه مى‏شد به امامت پذيرفت و نه مى‏شد با وى نماز گزارد، خوردن گوشت ذبيحه‏اش روا و شهادتش نيز پذيرفتنى نبود. وى هم‏چنين، براى‏] تصرف در [مال خود، قابل اعتماد نبود و نمى‏شد حد بر او جارى كرد. وى با اين مجادلات كلامى، مى‏خواهد نتيجه بگيرد كه امامت تنها شايسته اسماعيل و نسل بعد از وى است.[[47]](#footnote-47)

ب) زمينه‏هاى سياسى‏

سرآغاز انشعاب اسماعيليان از زمان امام جعفر صادق (ع) روشن است. بسيارى از مورخان و پژوهش‏گران، به آغاز شكل‏گيرى آن‏ها و رابطه‏هاى پنهانى‏شان با برخى از شيعيان غالى اشاره كرده‏اند. ابوالخطاب تحريك كننده اين جريان سياسى بود. وى ابتدا مورد اعتماد امام صادق (ع) بود و از سوى آن حضرت به‏عنوان راهنماى شيعيان كوفه، برگزيده شد. اما پس از آن امام صادق (ع) به‏سبب بينش عقيدتى افراطى‏اش او را طرد كردند. ابوالخطاب كوشيده بود تا با ابزار نظامى به تقويت عقيده‏اش بپردازد. به‏نظر مى‏رسد كه مى‏خواسته تا در نفوذ و دخالت امام صادق (ع) با دادن نظريات انقلابى و سياسى خود نسبت به اسماعيل، با حيله پيش‏دستى كند. اسماعيل به اين تفكرات، گرايش بيش‏ترى از برادر جوان‏ترش موسى نشان مى‏داد. از اين‏رو، ابوالخطاب اميدوار بود تا تحت نام اسماعيل افكار انقلابى خود را وجهه شرعى دهد.[[48]](#footnote-48)

ص: 166

لذا پژوهش‏گران نتيجه گرفته‏اند كه اسماعيليان در آغاز، قبل از انشعاب مذهبى، يك جنبش سياسى بودند كه مقاصد سياسى- اجتماعى خود را در دين جست‏وجو مى‏كردند. در نظر گرفتن معانى باطنى براى آيات قرآنى نيز ابزارى براى تفسير دلخواه از قرآن در خدمت مقاصد سياسى- اجتماعى آنان بود.

پژوهش‏گران اسماعيلى، مانند عارف تا مرو مصطفى غالب اين نظر را نمى‏پذيرند و آغاز جنبش اسماعيليه را مذهبى مى‏دانند.[[49]](#footnote-49) از طرفى در بررسى تاريخى و فهم چگونگى ظهور و بروز اوليه اسماعيليان، نمى‏توان زمينه‏هاى سياسى و اجتماعى و فكرى عصر صادقين (ع) را از نظر دور داشت، زيرا با روى كار آمدن خلفاى عباسى و در پى نااميدى دوستان و اصحاب اهل‏بيت (عليهم السلام) از حاكمان عباسى، زمزمه مخالفت علويان با عباسيان بالا گرفت. از طرفى امام صادق (ع) به سبب ملاحظاتى ويژه، از روحيه پرخاش‏گرى و ستيزه‏جويى آشكار با دستگاه خلافت حمايت نمى‏كردند و وظيفه امام منصوص را رهبرى روحانى و مذهبى اعلام فرمودند، نه كسب قدرت ظاهرى. برخى از شيعيان وخاندان پيامبر (ص) خود به قيام سازمان‏يافته و تبليغ برد دستگاه عباسى رو كردند و سرآغاز شكافى به نام اسماعيليه شدند. در ميان قيام‏هاى عصر امويان و عباسيان كه خاندان پيامبر و دوست‏داران ايشان دنبال كردند، قيام برخى از غلات شيعه كه بعدها در اسماعيليان تبلور يافت، برجستگى خاصى دارد.[[50]](#footnote-50) بنابر ديدگاهى، حتى اختلاف اصلى اسماعيل با امام و عزل وى از امامت به سبب ارتباط وى با محافل‏

ص: 167

انقلابى بوده است.[[51]](#footnote-51) مصطفى غالب، از نويسندگان اسماعيلى معاصر، معتقد است كه داعيان اوليه اسماعيليه و حجج آن‏ها در عصر عباسى، همگى از انقلابيون و مخالفان دولت عباسى بودند و حتى انكار مرگ او را توسط امام صادق (ع) به‏جهت حفظ جان او و با توجه به عنصر تقيه مى‏دانستند.[[52]](#footnote-52)

خاستگاه اسماعيليه اوضاع و احوال سياسى- اجتماعى نيمه قرن دوم بوده است. وى مى‏گويد: «چنين تغييرى در اوضاع و احوال طبقات اجتماعى، طبيعتاً منجر به جنبش‏هايى گرديد كه (در قرن كمون انقلابى)، بيانگر قيام طبقات و حوزه‏هاى محروم و تحت فشار بودند.»[[53]](#footnote-53) لوئيس برناوه با توجه به اسناد و شواهد نتيجه مى‏گيرد كه در دوران حيات امام صادق (ع) ابوالخطاب و اسماعيل احتمالًا به كمك هم نظامى از عقايد را پى افكندند كه اساس كيش اسماعيلى دوره‏هاى بعد گرديد. آنان هم‏چنين براى تأسيس يك فرقه انقلابى شيعى تلاش كردند كه بتواند همه گروه‏ها و دسته‏هاى كوچك شيعى را بر گرد امامت اسماعيل و فرزندان او جمع كند. پس از كشته‏شدن ابوالخطاب، شهادت امام صادق (ع)، تشكيلات و سازمان آن‏ها به چندين گروه و فرقه كوچك‏تر با عقايد و آرا مختلف و رهبران منازع تقسيم شد. اينان برگرد شخص محمد بن اسماعيل جمع آمدند و محمد موفق شد با يارى هواداران مختلف خود از جمله مبارك و عبدالله بن ميمون قداج، بيش‏تر پيروان اسماعيل از جمله بخش اعظم فرقه خطابيه را كه عقايد و آرا آن‏ها نيز با تغييرات و اصلاحاتى اخذ شد، در نهضت واحدى با هم متحد سازد. به اين ترتيب، جنبش تاريخى اسماعيليان در پيرامون محمد بن اسماعيل شكل گرفت و به وجود آمد.[[54]](#footnote-54)

ص: 168

پس از شهادت هر يك از امامان نوعى جريان واقفى‏گرى بنابر دلايلى در ميان شيعيان، به ويژه با توجه به انتظارى كه از مفهوم مهدى و قائم داشتند، شكل مى‏گرفت.[[55]](#footnote-55) اين انديشه به طور عام، هم موجب انشعابات زودگذرى چون: سبائيه، ناووسيه، باقريه، موسويه، بشيريه، مؤلفه، محدثه و حتى فطحيه گرديد و هم شكل‏گيرى فرقه‏هاى بزرگ و ماندگارى چون: زيديه و اسماعيله. توقف در مرگ افرادى خارج از سلسله امامان شيعه را نيز بايد به اين پديده راجع دانست.[[56]](#footnote-56) كاربرد اين واژه در متون رجالى شيعه نيز گاهى و البته با قرينه خاص، ناظر به معناى عام آن است.

با اين همه، واقفه، به عنوان يك اصطلاح فرقه‏اى و در ميان فرقه‏هاى شيعه،[[57]](#footnote-57) ويژه آن دسته از افرادى دانسته شد كه با انكار رحلت امام هفتم، از اعتقاد به ادامه سلسله امامت در ميان فرزندان وى بازايستادند. پيدايش و رواج اصطلاح «قطعيه» براى معتقدان به جانشينى امام رضا (ع) و امامان بعدى در آن دوران، و نيز اخبار رسيده بر ضد گروهى به‏نام واقفه در تقابل با اين گروه بوده است. هرچند اين گروه از نظر زمانى بعد از رحلت حضرت موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) ظهور كرد و رشد و رواج داشت، نبايد فراموش كرد كه زمينه‏هاى اوليه و سياسى- اجتماعى آن نيز در عصر حضور موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) روشن بود. امر مهم فرقه‏گرايى و ظهور فرق، به گونه‏اى نيست كه ظرف يك شب به وجود بيايد؛ هرچند با توجه به‏

ص: 169

محدوديت نوشتار نمى‏توان به تفصيل اين فرقه بپردازيم. حضور چشم‏گير و ملموس صاحبان اين عقيده در ميان اصحاب امام كاظم (ع) به همراه شهرت و برجستگى برخى از آن‏ها در ميان شيعيان، حاكى از اين مدعاست. تذكر اين نكته مفيد مى‏نمايد كه عوامل اجتماعى- سياسى پيش‏گفته نيز براى ظهور انشعابات در مورد اين فرقه هم صادق است.

افراد اين گروه، به‏جز انكار رحلت امام هفتم، انديشه كلامى و عقايد منسجم ديگرى مطرح نكردند تا بتوانند خود را ماندگار كنند، اما به دليل وجود شخصيت‏هاى برجسته‏اى ميان آن‏ها تا حدودى توانستند به حيات خود تا مدتى ادامه دهند.

منابع‏

1. ابن جوزى، عبدالرحمان، تذكره‏الخواص، نجف: مطبعه‏الحيدريه، 1383.

2. ابن‏خلكان، وفيات‏الاعيان، قاهره: مكتبه النهضه المصريه، 1367 ق.

3. ابن‏شهرآشوب، محمد بن على، مناقب آل ابى طالب، المناقب، قم: مؤسسه انتشارات علامه، بى‏تا.

4. ابوالفرج اصفهانى، على بن حسين، مقاتل‏الطالبيين، تصحيح احمد صقر، قم: انتشارات الشريف الرضى، 1414 ق.

5. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمه فى معرفه‏الائمه، با مقدمه ابوالحسن شعرانى، ترجمه على‏بن الحسين زوارئى، نشر الادب الحوزه، كتاب‏فروشى اسلاميه، بى‏تا.

6. اصفهانى ابوالفرج: مقاتل الطالبيين، شرح و تحقيق سيداحمد صقر، قم: منشورات الشريف الرضى، 1414 ق/ 1372.

7.

ص: 170

حر عاملى، محمد بن حسين، وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، تحقيق عبدالرحيم ربانى شيرازى، بيروت: داراحياء التراث العربى، 1403 ق.

8. حيدر، اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعة، چاپ دوم، بيروت: دارالكتاب العربى، 1390 ق.

9. دفترى، فرهاد، تاريخ و عقايد اسماعيليه، ترجمه، فريدون بدره‏اى، تهران: نشر و پژوهش فرزان روز، 1375.

10. رازى، ابوحاتم، كتاب الزينة (بخش سوم)، تصحيح عبدالله سلوم سامرايى، قاهره: 1957 م.

11. رازى، ابوحاتم، گرايش‏ها و مذاهب اسلامى، در سه قرن نخست هجرى، ترجمه كتاب الزينه، ترجمه على آقانورى، قم: مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، 1382.

12. شهرستانى، محمدبن‏عبدالكريم، الملل والنحل، تحقيق محمد بن فتح بدران، قم: انتشارات شريف رضى، چاپ سوم، 1363.

13. صدوق، ابى جعفر، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، عيون اخبارالرضا، مقدمه و پاورقى حسين اعلمى، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1984 م/ 1404 ق.

14. صفرى فروشانى، نعمت‏الله، نقش تقيه در استنباط، مركز مطالعات و تحقيقات اسلامى، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، 1381.

15. طوسى، محمد بن حسن، اختيار معرفة الرجال (رجال‏الكشى)، با مقدمه حسن مصطفوى، مشهد: دانشگاه مشهد، دانشكده الهيات و معارف اسلامى، 1348.

16. عطاردى، عزيزالله، مسند الامام‏الكاظم، مشهد: كنگره جهانى امام رضا (ع).

17. فضل‏الله، محمدجواد، تحليلى از زندگانى امام رضا (ع)، ترجمه عارف، مشهد: آستان قدس رضوى، 1369.

18. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافى، تصحيح و تعليق على‏اكبر غفارى، بيروت: دارصعب، 1401 ق.

ص: 171

19. لويس، برنارد، تاريخ اسماعيليان، ترجمه دكتر فريدون بدره‏اى، تهران: انتشارات توس، 1362.

20. ليثى، سميره مختار، جهاد شيعه در دوره اول عباسى، ترجمه محمد حاجى تقى، تهران: مؤسسه شيعه‏شناسى، 1384.

21. مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، چاپ سوم، بيروت: داراحياء التراث العربى، 1403 ق.

22. محمد جعفرى، حسين، تشيع در مسير تاريخ، تاريخ سيدمحمدتقى آيت‏الهى، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1374.

23. مدرسى طباطبايى، مكتب در فرايند تكامل، نظرى بر تطور مبانى فكرى تشيع در سه قرن نخستين، ترجمه هاشم ايزد پناه، بى‏جا، 1375.

24. مفيد، محمد بن النعمان، الفصول المختاره من العيون و المحاسن، مكتبه الداورى، قم: 1396 ق.

25. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، قم: منشورات مكتبه بصيرتى، بى‏تا.

26. ملايرى معزى، اسماعيل، جامع احاديث‏الشيعه، به اشراف آقا حسين طباطبايى بروجردى، 1414.

27. ناصرى، رياض محمد حبيب، الواقفيه، دراسه تحليليه، الجزء اول، المؤتمر العالمى للامام الرضا (ع)، مشهد، 1409 ق.

28. نوبختى، حسن بن موسى، فرق‏الشيعه، نجف اشرف: مكتبه مرتضويه، 1355

29.-، ترجمه و تعليقات محمد جواد مشكور، چاپ دوم، تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، 1381.

30. ولوى، على‏محمد، ديانت و سياست در قرون نخستين اسلامى، پژوهش در تعامل انديشه‏هاى كلام و جريان‏هاى سياسى، تهران: دانشگاه الزهرا، 1380.[[58]](#footnote-58)

ص: 172

1. . استاديار دانشگاه اديان و مذاهب. [↑](#footnote-ref-1)
2. . كارشناس ارشد تاريخ اسلام. [↑](#footnote-ref-2)
3. . صدوق، عيون اخبارالرضا، ج 1 ص 103. [↑](#footnote-ref-3)
4. . كلينى، اصول كافى، ج 2، ص 384. [↑](#footnote-ref-4)
5. . فضل الله، تحليلى از زندگانى امام رضا( ع)، ص 14. [↑](#footnote-ref-5)
6. . تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 404. [↑](#footnote-ref-6)
7. . اصفهانى، مقاتل الطالبين، ص 366. [↑](#footnote-ref-7)
8. . مجلسى، بحار الانوار، ج 48، ص 151. [↑](#footnote-ref-8)
9. . براى اطلاع تفصيلى از رنج‏هاى امام كاظم( ع). در اين دوران نك: باقر شريف القرشى، حيات الامام موسى بن جعفر، ص 443 به بعد. [↑](#footnote-ref-9)
10. . مظفر، تاريخ الشيعه، ص 47. [↑](#footnote-ref-10)
11. . قرشى، همان، ص 458؛ ابن جوزى، تذكره الخواص، ص 350. [↑](#footnote-ref-11)
12. . صدوق، عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 91. [↑](#footnote-ref-12)
13. . اصفهانى، مقاتل الطالبيين، ص 415؛ قرشى، همان، ص 454- 456؛ عطاردى، مسند الامام الكاظم( ع). [↑](#footnote-ref-13)
14. . مفيد، ارشاد، ص 239؛ مقاتل الطالبيين، ص 335؛ قرشى، همان، ص 514. [↑](#footnote-ref-14)
15. . براى تفصيل اين مطلب را نك: اسد حيدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 1، ص 463 به بعد. [↑](#footnote-ref-15)
16. . درباره گزارش‏هاى حديثى از ضرورت تقيه واحتياط در برابر دشمنان و مخالفان نك: جامع احاديث الشيعه، ج 18، ص 371 به بعد، ابواب التقيه. اين احاديث و احاديث مرتبط با آن عموماً در« ابواب جهادالعدو» و« الأمربالمعروف والنهى عن المنكر» و بيش‏تر درباب« تقيه» در كتب روايى شيعه و در جلد 12 وسايل الشيعه و مستدرك الوسائل، گردآورى شده است. [↑](#footnote-ref-16)
17. . على محمد واوى، ديانت و سياست در قرون نخست، ص 244- 245. [↑](#footnote-ref-17)
18. . على بن عيسى اربلى، كشف الغمه، ج 2، ص 273. [↑](#footnote-ref-18)
19. . يوسف بحرانى، الحدائق الناظره، ج 9، ص 225. [↑](#footnote-ref-19)
20. . ابوالفرج اصفهانى، پيشين، ص 382. [↑](#footnote-ref-20)
21. . بحارالانوار، ج 48، ص 161. درباره اهداف و خلوص نيت قيام حسين بن على« شهيد فخ» نك: ابوالفرج اصفهانى، پيشين، ص 372. [↑](#footnote-ref-21)
22. . حسين مدرسى، مكتب در فرايند تكامل، ترجمه هاشم ايزدپناه، ص 16. [↑](#footnote-ref-22)
23. . همان، ص 18- 27. [↑](#footnote-ref-23)
24. . درباره روايات مراجعه نكردن به طاغوت نك: وسائل‏الشيعه، ج 18، ص 453. نمونه‏هايى از روش آن‏ها درباره معرفى امامت نك: احاديث اصول كافى، الحجه، ج 1، ص 279- 281؛ در تفسير بزرگان مانند البرهان فى تفسير القرآن، نوشته بحرانى و نورالثقلين ماحوزى درباره آيه( اطيعوالله واطيعوالرسول واولى الامرمنكم) به وظايف و مقامات امامان اشاره شده است. [↑](#footnote-ref-24)
25. . ليثى، جهاد شيعه در دوره اول عباسى، ترجمه محمد حاجى‏تقى، ص 58. [↑](#footnote-ref-25)
26. . درباره مواردى از تقيه آن بزرگان نك: نعمت‏الله صفرى فروشانى، نقش تقيه در استنباط، ص 118- 128. [↑](#footnote-ref-26)
27. . جالب است بدانيم، امامان نه‏تنها از دستگاه خلافت كه از سعايت و خرابكارى خويشاوندان خود نيز مى‏ترسيدند. براى نمونه، وقتى ابوخالد كابلى از امام( ع) درخواست مى‏كند كه قائم را معرفى فرمايد، به وى مى‏گويد:« لو كنت محدثاً به احداً لحدثتك و لقد سئلتنى من امر لو انّ بنى فاطمه عرفوه حرصوا على ان يقطعوة بضعهٌ بضعه»( معجم احاديث المهدى، ج 4، ص 229). [↑](#footnote-ref-27)
28. . در اينباره نك: اصول كافى، ج 1، ص 286- 329، 372. [↑](#footnote-ref-28)
29. . محمد جعفرى، تشيع در مسير تاريخ، ص 348- 344. هم‏چنين نك: مستدرك الوسائل، ج 12، ص 289، باب تحريم اذاعة الحق مع الخوف به. [↑](#footnote-ref-29)
30. . نك: رجال كشى، شماره 476- 478 و 488. [↑](#footnote-ref-30)
31. . مفيد، ارشاد، ترجمه رسول محلاتى، ج 2، ص 213- 215. هم‏چنين نك: كافى، ج 1، ص 352؛ اربلى، كشف الغمة، ج 2، ص 223. [↑](#footnote-ref-31)
32. . كافى، ج 1، كتاب الحجة، باب الاشارة و النص على ابى الحسن موسى، حديث‏هاى شماره 3، 4 و 9. [↑](#footnote-ref-32)
33. . همان، باب الاشارة والنص على ابى الحسن الرضا، حديث 14. [↑](#footnote-ref-33)
34. . عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 40. [↑](#footnote-ref-34)
35. . همان، ص 37. [↑](#footnote-ref-35)
36. . همان، ص 104؛ رجال كشى، شماره 871 و 888. [↑](#footnote-ref-36)
37. . براى اطلاع اجمالى از اين گروه‏ها نك: فرق الشيعة، ص 66- 79؛ الزينه، ص 286- 289؛ اعلام الورى، ج 2، ص 7- 9. [↑](#footnote-ref-37)
38. . فرق الشيعه، ص 67؛ اعلام الورى، ج 2، ص 8. [↑](#footnote-ref-38)
39. . مكتب در فرايند تكامل، ص 79- 80. [↑](#footnote-ref-39)
40. . فرق الشيعه، ص 67؛ رجال كشى، شماره 473. [↑](#footnote-ref-40)
41. . براى نمونه نك: رجال كشى، شماره‏هاى 472، 639، 720، 1014، 1061، 1062، 1067 و 1078. [↑](#footnote-ref-41)
42. . فرق الشيعه، ص 76؛ الزينه، ص 287. [↑](#footnote-ref-42)
43. . براى اطلاع تفصيلى از تاريخ و انديشه‏هاى اين گروه به دو كتاب عالمانه و پر ارج مراجعه كنيد: 1. فرهاد دفترى، تاريخ و عقايد اسماعيليه 2.« اسماعيليه» مجموعه مقالات نوشته شده جمعى از محققان مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب. [↑](#footnote-ref-43)
44. . مفيد، ارشاد، ج 1، ص 209. [↑](#footnote-ref-44)
45. . فرق الشيعه، ص 77؛ كشى، همان، شماره 472. شايسته ذكر اين‏كه طرح مفهوم بداء درباره اسماعيل را كه در روايات شيعى و آثار فرقهنگارى كهن وجود دارد چه از طرف ائمه بدانيم و چه ساخته شيعيان، باز از قوت اين شايعه حكايت داشته است. [↑](#footnote-ref-45)
46. . فرق الشيعه، ص 68. [↑](#footnote-ref-46)
47. . نك: ابوحاتم رازى، گرايش‏ها و مذاهب اسلامى در قرون نخست،( بخش سوم كتاب الزينه)، ترجمه على آقانورى، ص 120- 123. [↑](#footnote-ref-47)
48. . جاسم حسين، تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، ص 64. [↑](#footnote-ref-48)
49. . الحركات الباطنيه فى الاسلام، ص 46، 50، 71 و 79 [↑](#footnote-ref-49)
50. . نك: فرهاد دفترى،« اسماعيليه»، دايرةالمعارف تشيع، ج 2. بعضى از پژوهش‏گران معاصر، معتقدند تأويل‏گرايى قبل از ظهور اسماعيليه از سوى عده‏اى از اصحاب امام صادق( ع) آغاز شد كه البته كسانى از آنان مانند ابومنصور عجلى و ابوالخطاب و مغيرة بن‏سعيد مورد طرد و لعن آن حضرت واقع شدند. بر اين اساس، ريشه برخى از تأويلات اسماعيليه همان فرقه‏هاى غلات و زنادقه است. نك: تاريخ الاسماعيليه، ص 8. شايد با توجه به چنين زمينه‏هاى تاريخى باشد كه برخى معتقدند، باطنيگرى در گروه‏هاى شيعى كامل‏ترين صورت تحول خويش را در مذهب اسماعيلى يافت.( تاريخ و عقايد اسماعيليه، ص 104.) [↑](#footnote-ref-50)
51. . لوئيس برناوه، تاريخ اسماعيليان، ترجمه فريدون بدره‏اى، ص 48. [↑](#footnote-ref-51)
52. . مصطفى غالب، تاريخ الدعوة الاسلاميه، ص 6- 8. [↑](#footnote-ref-52)
53. . تاريخ اسماعيليان، ص 40 و 52؛ هم‏چنين نك: عرفان عبدالحميد، دراسات فى الفرق و العقايد، ص 59. [↑](#footnote-ref-53)
54. . لوئيس برناوه، همان، ص 52. [↑](#footnote-ref-54)
55. . نك: فرق الشيعة، ص 82. [↑](#footnote-ref-55)
56. . براى اطلاع تفصيلى از اين مهم نك: رياض محمد حبيب الناصرى، الواقفه دراسه و تحليل، ج 1، ص 37- 69. [↑](#footnote-ref-56)
57. . با مطالعه كتب فرقه‏شناسى به ويژه فرهنگنامه‏هاى فرقه، مى‏توان ملاحظه كرد كه اين اصطلاح از جهت تاريخى، به برخى از ديگر فرق اسلامى از جمله« واقفه جهميه» كه درباره مخلوق يا غيرمخلوق بودن خدا و« واقفه خارجيه» كه درباره سرنوشت مرتكب كبيره و نيز واقفه معتزله اطلاق شده كه درباره خلق قرآن بى‏طرف مانده بودند و نظريه خاصى را برانداز نكرده بودند.( نك: فرهنگ فرقه‏هاى اسلامى، ص 200- 201). [↑](#footnote-ref-57)
58. همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام (1392: قم)، مجموعه مقالات همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام، 2جلد، مركز مديريت حوزه‏هاى علميه - قم - ايران، چاپ: 1، 1392 ه.ش. [↑](#footnote-ref-58)